

مکان معماری و معرفت تاریخی

حمید میرجانی*

استادیار دانشکده معماری، دانشگاه یزد، یزد، ایران.

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۴/۱۸، تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۴/۰۲)

چکیده

نگاه به گذشته و آشنایی با احوال پیشینیان، که موضوع بحث تاریخ بوده و با اغراض گوناگون طرح می‌گردد، زمینه ساز تحقق مراتب متعددی از معرفت تاریخی و از جمله مرتبه‌ای است که از آن به خود آگاهی تاریخی تعبیر می‌شود. خود آگاهی تاریخی از ارکان زندگی انسان و لازمه حرکت او به سمت آینده است. این مرتبه از فهم تاریخی با توسل به هر ابزار معرفتی و هر شکل از تقرب به گذشته قابل حصول نبوده، بلکه در این سیر وجود، شرایطی الزامی است تا از آن طریق بتوان به نتیجه مناسب دست یافت.

گفتار حاضر با مبنا قراردادن موضوع تاریخ و پرداخت اجمالی پیرامون دو مقوله معرفت تاریخی و خود آگاهی تاریخی، به طرح این سوال می‌پردازد که "اساسا مکان معماری به عنوان یک مستند تاریخی، واجد چه جایگاهی در حوزه معرفت تاریخی است و چگونه می‌توان از آن به عنوان یک منبع معرفتی در جهت نیل به خود آگاهی تاریخی بهره‌مند گردید؟". پاسخ به این سوال از طریق تأمل در روش کلی کسب معرفت تاریخی و به مدد بهره‌گیری از روش استدلال منطقی جستجو می‌گردد. امید که مقبول افتد.

کلید واژه‌ها: تاریخ، معرفت تاریخی، خود آگاهی تاریخی، مکان معماری، تفسیر کمی، تفسیر کیفی.

مقدمه

زمان و حضور زمانمند انسان در این عالم زمینه ساز ظهور سه مفهوم اساسی گذشته، حال و آینده است که به شکلی گریزناپذیر، حیات و تمامی کنش‌های آدمی را در بر می‌گیرد. در واقع این مفاهیم و تعبیر کلامی، ادراکاتی است که انسان به شکل طبیعی از مفهوم پیچیده زمان حاصل و آنرا تجربه می‌کند. طی این تجربه آنچه را که آدمی از آینده به انتظار می‌نشیند، فرا می‌رسد، تبدیل به حال می‌گردد و آنچه را که نزد او در زمان حال موجود است، به سرعت می‌گذرد و به گذشته می‌پیوندد.

این تسلسل بلاانقطاع است که انسان را پیوسته در برزخ حیرت‌آور گذشته و آینده قرار می‌دهد. مفهوم تاریخ که آن را باید اساساً نتیجه حیرت آدمی از گذشت زمان به حساب آورد، در چنین فضایی شکل می‌گیرد. مفهومی ناظر به گذشته زندگی آدمی که تلاش دارد از طریق رجوع به احوال پیشینیان، ما را در تخیل آنچه قرار است در آینده روی دهد، یاری کند. بنابراین نگاه به گذشته و رویکرد به تاریخ را می‌توان مبنای عقلانی افعال انسان در زمان حال قلمداد کرد که می‌تواند از طریق جمع بین گذشته، حال و آینده، به زندگی انسان وسعت بیشتری بخشد و او را در هدفگذاری‌های آتی یاری رساند^۱. بر این مبناست که توجه به تاریخ و یا اساساً آگاهی از عقبه و جایگاه تاریخی ضرورت می‌یابد، به گونه‌ای که در فقدان آن جامعه دست کم خود را از یک منبع معرفتی بالقوه محروم نموده است.

اما تحقق آنچه را که از آن با عنوان نگاه به گذشته و معرفت به آن یاد می‌کنیم، نظیر هر حوزه معرفتی دیگر، مستلزم توسل به یک ابزار و روش معرفتی صحیح است. بی‌شک حصول معرفت تاریخی به دلیل آن‌که موضوع مورد شناخت در ظرف زمانی متفاوتی قرارداده و در حال حاضر ابعاد و وجوه آن از وضوح کافی برخوردار نیست، امری است توأم با

پیچیدگی‌های فراوان؛ ولی به هر روی، رویه جاری چنین است که در فرآیند فهم گذشته، هر آنچه از دیروز بر جای مانده مبنای شناخت قرار می‌گیرد و متناسب با توان بالقوه خود، مرتبه‌ای از معرفت به گذشته را برای ما حاصل می‌کند. در این میان، مکان معماری^۲ نیز به عنوان یک مستند تاریخی می‌تواند در جهت فهم گذشته و اتصال با آن موضوعیت یابد و اساساً بر مبنای اعتقاد به چنین کارکردی است که امروزه از اماکن تاریخی و میراث ارزشی معماری به عنوان مرجعی قابل توجه در کسب معرفت تاریخی یاد می‌کنیم.

نکته قابل توجه آنکه در غالب موارد، زمانی که از منابع معرفت به گذشته یاد می‌شود، توجه به سمت منابع شفاهی و مکتوب تاریخی سوق می‌یابد و از آنها به عنوان مراجعی یاد می‌شود که قادرند در مقایسه با سایر منابع از جمله مکان معماری، معرفتی در مرتبه بالاتر و معتبرتر به دست دهند. تشکیک در توان معرفت بخشی تاریخی مکان معماری، در شرایطی که امروزه به کارکرد میراث معماری سرزمینمان در دستیابی به خود آگاهی تاریخی امید زیادی بسته‌ایم، زمینه ساز طرح سوال محوری این گفتار می‌شود که:

"اساساً مکان معماری به عنوان یک مستند تاریخی، واجد چه جایگاهی در حوزه معرفت تاریخی است و چگونه می‌توان از آن به عنوان یک منبع معرفتی در جهت نیل به خود آگاهی تاریخی بهره‌مند گردید؟" پاسخ به این سوال از طریق تأمل در باب معرفت تاریخی پی‌گیری می‌شود. اما قبل از آن باید بدانیم که رویکردمان در پرداختن به تاریخ چیست و مفهوم خود آگاهی تاریخی اشاره به چه دارد؟

تاریخ و رویکردهای تاریخی

آنچه طرح آن در این بخش ذیل عنوان یاد شده مورد نظر است، نه ارائه تعریفی از تاریخ، که به شکل

اساساً «انسان فرزند کدام گذشته است»، (زیباکلام، ۱۳۷۹: ۲۱) پیوسته انگیزه‌ای قوی در مطالعه تاریخ بوده است.

از میان نگاه‌های متعدد موجود به تاریخ، نوعی نگاه از دیر باز مطرح بوده که هدف آن الگوسازی از طریق ارائه یک طرحواره تاریخی است. این رویکرد را به ویژه می‌توان در حوزه ادبیات اسطوره‌ای اقوام گذشته جستجو نمود. اسطوره، طرح و کند و کاو خیالپردازانه رویدادهایی است که به «محموظات تاریخی نامستند یک قوم»^۳ تعلق دارد و ماحصل آن خلق و ارائه الگویی است که در طرح زندگی کنونی و آتی بشر موثر واقع گردد. کالینگوود رویکرد اسطوره‌ای را با تعبیر «تاریخ یزدان سالار»، یک نوع شبه تاریخ می‌داند که بر خلاف انواع دیگر تاریخ، شامل افعال آدمی نیست؛ اما به آن مربوط است. به این معنا که شخصیت‌ها در روایت اسطوره‌ای، حکام فوق بشری جوامع انسانی هستند که افعالشان آغاز چیزها خوانده می‌شود (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۴). به نظر می‌رسد این رویکرد که نمونه‌های بارز آن را می‌توان در غالب جوامع دوره باستان پی‌گیری کرد، تاریخ را در مقام ابزاری جهت تفسیر خلقت و نیروهای حاکم بر جهان آفرینش قرار می‌دهد.

نظیر چنین رویکردی به تاریخ را می‌توان در دیدگاه‌های اندیشمندان متأخری چون مارکس و هگل و حول مفاهیمی چون روح زمان و دوره مشاهده کرد که بر مبنای آن انسان تلاش می‌کند با طرح یک نگاه کلان به تاریخ، در جهت کشف آهنگ و قانون کلی حاکم بر آن بر آمده و بدین ترتیب قادر به پیش بینی جریانات کلان تمدنی گردد. در واقع انسان در دوره متأخر سعی دارد تا با توسل به چنین رویکردی، به نوعی کلان روایت در جهت مختصات بخشی به زندگی کنونی و آتی خود دست یابد و از این طریق کاربردی شبه دینی به تاریخ اعطا کند.

عمده ناظر به شرحی است مختصر در باب رویکردها و اهداف آدمی در پرداختن به تاریخ. اما در شروع بحث اشاره به دیدگاه دو تن از صاحب‌نظران حوزه تاریخ در مورد چیستی تاریخ خالی از فایده نیست. «کالینگوود» تاریخ را علم کرده‌ها و تلاش برای پاسخ دادن به پرسش‌های مربوط به افعال آدمیان در گذشته می‌داند (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۷) و «مایکل استنفورد»، تاریخ را بحث بی‌پایانی می‌داند که بخش مهمی از گفتگوی پایدار بشر را شکل می‌دهد (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۳). این دو دیدگاه تاریخ را به شکل کلی مقوله‌ای آگاهی بخش، مبتنی بر دو مولفه اصلی، یعنی کنش‌های انسانی و گذشته می‌داند. صرف‌نظر از این خصلت عام و فراگیر، با یک نگاه کلی می‌توان دریافت که از گذشته تا به حال، اهداف آدمی در پرداختن به تاریخ و کیفیت ورود او به این حوزه، از تنوع قابل توجهی برخوردار بوده است، به گونه‌ای که در مواجهه با لفظ تاریخ، معانی متفاوتی در ذهن متبادر می‌گردد که در اینجا به شکلی مختصر به ذکر برخی از این رویکردها می‌پردازیم.

از جمله رویکردهای موجود به تاریخ، رویکردی است که تاریخ را مجموعه‌ای از رویدادهای ثبت و ضبط شده، بر اساس توالی زمانی آنها و بدون شرح و بسط کافی معرفی می‌کند. این دیدگاه مبین رویکرد وقایع نگار یا کروئولوژیک به تاریخ است که در آن «تاریخ فاقد احکام کلی و دائمی و ضروری است» (گلیجانی مقدم، ۱۳۸۴: ۵۷). چنین رویکردی به طور عمده، مورد علاقه مورخین در دوره‌های گذشته بوده است.

نوع دیگری از رجوع به تاریخ قابل تشخیص است که هدف آن را می‌توان، ریشه‌یابی هویتی از خلال جستجو در گذشته دانست. هر چند آدمی در قالب این رویکرد، عمدتاً هویت شناسنامه‌ای و نسبی را طلب نموده؛ اما به طور کلی پاسخ به این سوال که

چرا که در ساختار ذهنی و معرفتی انسان، معانی هم علت اندیشه‌اند و هم معلول آن. به عبارتی معنا را باید بن مایه اندیشه و معرفت انسان قلمداد کرد. از اینروست که "شولتس"، دریافت معنا را نیاز بنیادی انسان معرفی و بلوغ آدمی را نتیجه آگاه شدن از معانی می‌داند (شولتس، ۱۳۸۷: ۵۳۶). در این میان، مبنایی‌ترین معانی آن بخشی است که ناظر بر کسب معرفت از خویشتن انسان باشد؛ زیرا "بدون شناخت خویش، شناختی که آدمی در باره چیزهای دیگر دارد ناقص است" (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۶۱) این جایگاه، مبنایی در معرفت انسان به عالم است که معنا را در صدر توجهات انسان از جمله در حوزه مواجهه با گذشته قرار می‌دهد؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت نگاه انسان به گذشته، نگاهی است معنا‌گرا در جهت کشف معانی و اندیشه‌هایی که از این منبع معرفتی قابل دریافت می‌باشد. به تعبیری، نگاه معناگرا به تاریخ، ذهن انسان را در پیوستگی معنایی با گذشتگان قرار داده و بدین ترتیب زمینه مناسب‌تری جهت بلوغ ذهنی و معرفتی انسان فراهم می‌آورد. بر اساس این رویکرد "تاریخ صرفاً داستان کردار زنان و مردان نیست؛ بلکه به پندار آنان نیز می‌پردازد" (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۸) در این مسیر همانند آنچه پیشتر بیان شد "انسان مستعد تفکر می‌گردد" (داوری اردکانی، ۱۳۶۳: ۶۳)، خویشتن خویش را فهم نموده و بنا می‌نهد که البته در حوزه تاریخ این خویشتن ناظر بر خویشتن تاریخی فرد یا جامعه است. چنین است که کالینگوود سوال خود در باب این که تاریخ برای چیست را این گونه پاسخ می‌دهد: "تاریخ برای خود شناسی انسان است. عموماً تصور می‌شود که برای انسان مهم است که خود را بشناسد، که در این جا شناختن خویشتن صرفاً به معنای شناختن خصوصیات شخصی و چیزهایی که او را از سایر افراد متمایز می‌کند نیست، بلکه ماهیت او در مقام انسان است. خود شناسی به این معناست که اولاً، بدانید انسان بودن

در کنار این دیدگاه‌ها و به ویژه در دوره جدید، نوعی نگاه تحلیلی و علمی مطرح می‌شود که از طریق ابتناء به نظام اعلی به تبیین و تعلیل رویدادهای موجود در گنجینه سرشار از حوادث تاریخ پرداخته و از آن برای مواجهه اندیشمندانه‌تر با وقایع جاری و آتی الگو برداری می‌کند.

نوع نگاه انسان به تاریخ و هدف او در پرداختن به چنین مقوله‌ای به موارد یادشده محدود نمی‌گردد؛ بلکه در مواردی نیز انسان به گذشته به عنوان یک سرگرمی و امر تفننی مراجعه می‌کند. مبنای چنین رویکردی، لذت حاصل از کنجکاوی است؛ به ویژه در شرایطی که انسان بتواند در باره دیگران کسب اطلاعات نماید. این مطلب یادآور تأکید ارسطوست مبنی بر دانستن؛ به ویژه دانستن درباره دیگران که "تاریخ همیشه مواد لازم را برای ارضای این میل و علاقه فراهم کرده است" (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۶).

آنچه تا به این مرحله طرح شد، بیانگر پاره‌ای از اهداف و سویه‌هایی است که در پرداختن به تاریخ قابل تشخیص است. هر یک از این رویکردها به تنهایی و یا در تلفیق با سایر رویکردها، به عنوان مرتبه‌ای از معرفت به گذشته قابل تأمل و احترام بوده و واجد کارکردهایی است که نمی‌توان نسبت به آن بی‌اعتنا بود.

اما آنچه به ویژه امروزه به عنوان اصلی‌ترین و بالاترین مرتبه در تقرب به گذشته و فهم تاریخ مد نظر صاحب‌نظران است، نگاهی است که می‌توان از آن به رویکرد معناگرا به تاریخ تعبیر نمود. هدف از طرح این رویکرد، دستیابی به مرتبه‌ای از معرفت تاریخی است که از آن با عنوان خود آگاهی تاریخی یاد می‌شود.

رویکرد معناگرا و خود آگاهی تاریخی

به طور کلی عمده‌کنش‌های آدمی به واسطه ویژگی‌های فطری و عقلانی او ماهیتی معناگرا دارند،

معرفت تاریخی

معرفت به تاریخ و پیچیدگی های آن

صرف نظر از نوع رویکرد ما به تاریخ، در همه موارد باید نوعی آگاهی و شناخت از گذشته حاصل گردد که متناسب با هدف ما از نگاه به گذشته، واجد مرتبه‌ای قابل قبول از اعتبار باشد. کسب این قسم آگاهی در اکثر موارد توأم با دشواری‌هایی است؛ چرا که موضوع مورد مطالعه در حوزه تاریخ بر خلاف موضوع سایر علوم قابل مشاهده و پایدار نبوده، جملگی دگرگون و یا حتی ناپدید شده‌اند. پس تاریخ پرداختن به امر ناپایدار است که باید نه تنها ماهیت عناصر تشکیل دهنده موضوع و مواد خود را مطالعه کند، بلکه باید چگونگی و چرایی آنها را نیز جویا شود. از طرف دیگر تاریخ بر خلاف سایر علوم، فاقد نظریه‌ها و قوانین مشخص و قطعی است. به عبارتی ساختار «قانون محور»^۴ ندارد که بتوان از طریق آن به تبیین مسائل و تعمیم نتایج پرداخت. از اینرو کسب شناخت از گذشته و آنچه که ما از آن به معرفت تاریخی یاد می‌کنیم، از حساسیت و ظرافت فراوانی برخوردار بوده و نیازمند اتخاذ روش مناسبی است که اهداف شناختی را در این حوزه محقق نماید.

روش کلی در کسب معرفت تاریخی

اگر چه دستیابی به شناخت عینی در حوزه تاریخ امکان‌پذیر نیست؛ اما این مساله به معنای رد کامل عینیت در قلمروی معرفت به گذشته نمی‌باشد؛ چرا که در غالب موارد می‌توان با استناد به شواهد بر جای مانده از گذشته، به نوعی از عینیت دست یافت که هر چند شکلی غیرمستقیم دارد، اما می‌تواند اطلاعات تاریخی فراوانی را مهیا کند. طبیعی است که شناخت حاصل از مشاهده غیر مستقیم هر پدیده‌ای، نیازمند رجوع به ذهنیت فاعل شناسا می‌باشد، به این معنا که انسان در مواجهه با شواهد تاریخی، تلاش می‌کند تا

چیست، ثانیاً، بدانید بودن آن انسانی که شما هستید چیست، و ثالثاً، بدانید بودن آن انسانی که شما هستید و هیچ کس دیگر نیست چیست. خودشناسی یعنی این که بدانید چه می‌توانید بکنید و تنها سرنخ آنچه انسان می‌تواند بکند، چیزی است که کرده است. پس ارزش تاریخ آن است که به ما می‌آموزد انسان چه کرده است و به این ترتیب انسان چیست" (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۱۸). تعبیر کالینگوود از فهم خویشتن در تامل تاریخی، اشاره‌ای است به کشف مختصات وجودی و حضوری انسان در یک دستگاه مختصات فراگیر، که مراتبی، از حد مکان و زمان بلافصل انسان تا گستره عالم از گذشته تا آینده را شامل می‌گردد. بدون تحقق چنین امری، اندیشه آدمی به بلوغ نمی‌رسد و انسان به موجودی فاقد هویت، سرگردان و بی‌مبنا در عالم بدل می‌شود.

از آنچه به اختصار بیان گردید، این گونه بر می‌آید که رویکرد معناگرا به گذشته، از میان رویکردهای متعدد موجود به تاریخ، از جایگاه ویژه‌ای به خصوص در حوزه معرفت تاریخی برخوردار است. این نوع نگاه که منظور نظر گفتار حاضر نیز می‌باشد، رویکردی است که بر اساس آن، تلاش می‌گردد تا لایه‌های عمیق رویدادهای گذشته، یعنی معانی، مفاهیم و نظرگاه‌های پشتیبان آنها، بر ما آشکار گردد. مراد از رویداد نیز بر مبنای این رویکرد، اشاره به شکل جزء شده وقایع تاریخی نیست؛ بلکه مطالعه کلیت زندگی جاری در گذشته، به عنوان یک رویداد کلی است تا از آن طریق بتوان، تاریخ را به ابزاری بدل نمود که معانی حاصل از اندیشه گذشتگان را آشکار و ما را در فهم خویشتن خویش و در پی آن، طرح روایت زندگی امروز و آینده یاری دهد. بدین ترتیب امری محقق می‌گردد که از آن به خودآگاهی تاریخی تعبیر می‌شود.

خصوص شواهد تاریخی و دسته‌بندی آنها طرح گردید، گواه آن است که می‌توان به شکلی خلاصه‌تر زبان و مکان را اصلی‌ترین مراجع در نگاه به گذشته و فهم آن تلقی نمود.

در این میان زبان، اصلی‌ترین ابزار انسان در نقل و انتقال معانی است. از اینرو طبیعی است که در کسب معرفت تاریخی، منابع زبانی و کلامی در غالب موارد به شکل سهل‌تر ما را در کسب معانی و حصول معرفت تاریخی یاری می‌دهد. با این حال معانی تنها بر زبان گفتاری و یا نوشتاری حمل نمی‌گردند، بلکه "هر محصول انسان را می‌توان نماد یا ابزاری دانست که در خدمت هدف معنا بخشیدن به نسبت‌های میان انسان و محیط اوست و رفتار غیر زبانی درست به اندازه رفتار زبانی به نظام‌های معنایی وابسته است (شولتس، ۱۳۸۷: ۵۳۶). کالینگوود نیز در تبیین مفهوم "تجربه تفکر تاریخی"، به این نکته اشاره می‌نماید که "انسان تنها حیوانی تلقی می‌شود که چنان به وضوح فکر می‌کند که می‌تواند افعالش را به تجلی افکارش بدل سازد (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۷۴). بنابراین تجربه تفکر تاریخی به عنوان دریچه ورود به فهم گذشته، تنها محدود به رجوع به منابع کلامی و زبانی نمی‌شود و دامنه گسترده‌ای از "رفتارهای غیرزبانی" نظیر مصنوعات هنری و آثار معماری را نیز شامل می‌شود.

در میان این طیف از منابع تاریخی، مکان معماری به علت ویژگی در برگیرندگی خود و این که حاصل برهمکنش همزمان معانی متعدد است، قابلیت بالاتری در ارائه معانی دارد. در تبیین خصلت در برگیرندگی که از آن یاد شد، به این دیدگاه اشاره می‌شود که "هر معنا لزوماً در مکانی خاص به ظهور می‌رسد، و معماری، به مثابه هنر مکان، نظام نمادی است که کلیت (محیط-انسان) را پدید می‌آورد" (شولتس، ۱۳۸۷: ۵۴۴). از اینرو در قیاس با منابع زبانی، مکان معماری را نه تنها نباید به عنوان منبعی با درجه نازل‌تر معرفتی به حساب آورد، که بدلیل معانی چند لایه‌ای

با ابتناء به کند و کاوهای ذهنی خود، نیمه پنهان وقایع را جستجو و آن را در قالب یک روایت منطقی ارائه دهد، که ما آنرا "تفسیر" می‌نامیم. بنابراین کسب شناخت از گذشته، با ترکیب هردو دیدگاه عینی و ذهنی حاصل می‌آید، از اینروست که شاهد و تفسیر را باید، دو ستون بنیادی و روش کلی در شناخت گذشته به حساب آورد.

شواهد تاریخی

شواهد تاریخی را می‌توان گذشته حاضر در زمان حال به حساب آورد که واجد توانی بالقوه در توصیف گذشته‌اند. به عبارتی هر شاهد تاریخی به مثابه متنی است که به واسطه قرائت آن می‌توان نسبت به گذشته معرفت حاصل نمود. طبیعی است که در این میان هر چه قدرت در برگیرندگی و توصیف کنندگی چنین متنی بالاتر باشد، بر اهمیت آن به عنوان ابزاری در جهت فهم گذشته افزوده می‌شود. به طور کلی شواهد تاریخی را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: منابع کلامی و پدیده‌های تاریخی. منابع کلامی حجم قابل توجهی از مدارک تاریخی است که در قالب زبان و کلام، به شکل شفاهی و یا مکتوب در دسترس ما قرار دارد. خاطرات اشخاص حاضر از وقایع گذشته، خاطرات منتقل شده نسل‌های پی در پی، کتب و آثار مکتوب تاریخی، آثار ادبی بر جای مانده از گذشتگان نظیر شعر، داستان، افسانه و مواردی از این دست، مصادیق بارز این گروه‌اند که به شکلی مستقیم و یا غیرمستقیم اشاره به کردار و پندار آدمی در گذشته دارند.

دسته دیگری از شواهد قابل اتکاء تاریخی، پدیده‌های تاریخی هستند که شامل هر آن چیزی است که در محیط و مکان زندگی قابل لمس و مشاهده بوده و ریشه‌ای در گذشته داشته باشد، نظیر مجموعه‌ها و بناهای قدیمی، آثار هنری، مصنوعات ریز و درشت بشر و ... مروری اجمالی بر آنچه که در

این نگاه که در دوره مدرن، به نگاه غالب و مسلط در حوزه معرفت انسان به عالم بدل شد، حوزه تاریخی را نیز شامل شده است که بر اساس آن، شواهد تاریخی در حکم ابژه‌هایی تلقی می‌شوند که توسط سوژه اندیشنده، از بیرون مورد بررسی قرار می‌گیرند. در معرفت علمی به تاریخ، "هر واقعه مشخص و معینی که در گذشته اتفاق افتاده باشد، بر اساس آثار و مدارک، تحلیل علت و معلولی می‌شود تا از این طریق علت رخ دادن پدیده‌های مشخص، به طور واقعی و عینی توجیه شود. این توجیه هر چه بیشتر مستند به نسبت‌های کمی باشد اعتبار علمی آن بیشتر است" (گلیجانی مقدم، ۱۳۸۴: ۵۸). از آنجا که روایت تاریخی حاصل از چنین نگاهی، باید بر اساس شواهد و تصدیقات قابل مشاهده تاریخی و استدلال‌ات قابل فهم عقلی قابلیت اثبات یابد، می‌توان آن را اساساً نوعی تفسیر علمی و کمی رویدادهای گذشته قلمداد نمود. کالینگوود این نگاه اثبات‌گرایانه در حوزه تاریخ را، سوء برداشت از تاریخ معرفی می‌کند" (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۸۹).

تفسیر کیفی^۵ تاریخ

به طور کلی زندگی اجتماعی انسان، از برهمکنش عوامل و عناصر متعددی شکل یافته است که حذف یا انتزاع حتی بخش کوچکی از این مجموعه می‌تواند به کارکرد کلی آن لطمه وارد و اجزای درونی آن را بی‌معنا کند. طبیعی است که معرفت تاریخی نیز به لحاظ آنکه ناظر بر بررسی زندگی انسان در گذشته است، ناچار باید به درک چنین کلیتی نائل آید. بنابراین اعمال نگرش‌های جزء نگر و منتزع‌کننده که از آن با عنوان شناخت کمی و علمی یاد نمودیم، علیرغم آنکه می‌تواند مراتبی از شناخت را حاصل کند، اما از واقعیت روایت و تفسیر ما از گذشته به نحو چشمگیری می‌کاهد. بنابراین تاریخ را باید مقوله‌ای کیفی دانست که نمی‌توان با توسل به شیوه‌های

که همزمان در یک مکان معماری حضور دارد، باید آن را منبعی با قابلیت معرفتی بسیار بالا در حوزه تاملات تاریخی قلمداد نمود.

تفسیر

وجود شواهد تاریخی به تنهایی نمی‌تواند شرط کافی برای شناخت و فهم گذشته قلمداد گردد؛ زیرا «بقایا خود سخن نمی‌گویند، بلکه باید آنها را به طریقی به سخن وا داشت» (استنفورد، ۱۳۸۴: ۲۱) تا به این ترتیب با ابتناء به قوه ذهن بتوان از روی آنچه قابل مشاهده هست، به کشف آنچه بوده و اکنون قابل مشاهده نیست، نائل آمد که این همان رویه کلی در فهم تاریخ است؛ یعنی فهم استوار بر دو پایه شاهد و تفسیر. اما چنین فهمی بر اساس نسبتی که مفسر با شواهد تاریخی برقرار می‌کند از مراتب متفاوتی برخوردار می‌گردد.

تفسیر علمی (کمی)^۶ تاریخ

آنچه امروزه آنرا علم و معرفت علمی می‌نامیم ریشه در معرفت مبتنی بر ابژه و سوژه دکارتی دارد که بر اساس آن فرآیند معرفت به عالم از طریق تقلیل آن به دو مولفه ذهن و عین صورت می‌پذیرد. در چنین ساختار معرفتی، انسان که همان سوژه اندیشنده است، در جدایی و تمایز از مولفه‌های عینی عالم که همان ابژه است قرار می‌گیرد و از اینروست که می‌توان آن را نوعی معرفت از بیرون به عالم نام نهاد. بدیهی است دامنه شناخت حاصل از این روش معرفتی به طور عمده معطوف به عینیات، حدود، کمیات و به عبارت کلی، اعراض می‌گردد.

نکته قابل توجه آنکه اصرار در تدقیق و تنظیم مشاهدات، که از جمله ضروریات روایی این شیوه از معرفت است، به نوعی جزء نگر و تقلیل‌گرایی منتهی می‌گردد که خود از ویژگی‌های بارز و شاخص روش علمی است.

که به بواسطه قرائت آن می‌توان نسبت به گذشته معرفت حاصل نمود و اساساً تفسیر شواهد تاریخی نیز روایتی است که ما از قرائت خود ارائه می‌دهیم. بنابراین ارائه یک تفسیر صحیح در درجه اول مستلزم دستیابی به یک قرائت صحیح است و این مهم میسر نمی‌گردد مگر از طریق آشنایی با زبان متنی که مورد قرائت واقع می‌شود. طبیعی است که هر چه میزان شناخت ما در این حوزه افزایش یابد، قرائت صحیح‌تری صورت پذیرفته، دریافت بیشتری از آن حاصل و در نتیجه تفسیر صحیح‌تری نیز امکان‌پذیر می‌گردد.

درک این معنا به ویژه در حوزه منابع کلامی و زبانی به راحتی صورت می‌پذیرد. برای مثال فردی که فاقد آشنایی با زبان فارسی است، قادر نخواهد بود از متون و کتب تاریخی به زبان فارسی به عنوان منبعی در جهت آشنایی با گذشته ایران بهره جوید، چرا که اساساً نمی‌تواند دریافتی از آن به دست آورد و اگر هم به مدد آشنایی مختصر خود، تفسیری از این شواهد تاریخی ارائه دهد، بلاشک تفسیر او سطحی و توأم با نقایص فراوان است و به هیچ روی در جهت معرفت به گذشته قابل اعتماد نخواهد بود.

ذکر این نکته ضروری است که تنها اکتفاء به شناختی صوری از زبان، ما را به مقام هم‌زبانی با متن نمی‌رساند. این گفته شولتس که بسیاری از معانی، خود را در زبان پنهان ساخته‌اند و وظیفه شاعر است که مهمترین آنها را به ما آشکار سازد نیز اشاره به این مطلب دارد که باید بتوان با تمام وجوه زبانی متن، حتی وجوه شاعرانگی، خیالی و معنوی آن رابطه برقرار کرد، تا معنای متن کشف گردد.^۶

بر این اساس، به میزانی که زبان روزمره و کلام جاری ما از زبان تاریخ و میراث مکتوب ما فاصله بگیرد، قدرت قرائت و در نتیجه فهم ما از گذشته کاهش می‌یابد. چنین کیفیتی را می‌توان در خصوص مکان نیز که از آن به عنوان یکی از دو مرجع اصلی

تقلیل‌گرا و کمی به شناخت آن دست یافت. پذیرش چنین نگرشی، به طرح شکل خاصی از معرفت تفسیری در حوزه تاریخ می‌انجامد که آنرا تفسیر کیفی می‌نامیم.

شرایط و ویژگی‌های تفسیر کیفی

کل نگری: همان‌گونه که به آن اشاره شد تفسیر کیفی مبتنی است بر یک نگاه کل‌نگر به پدیده‌های تاریخی که بر اساس آن، پدیده تاریخی به مثابه یک متن گسترده و در برگیرنده تلقی شده که معنای آن تنها در هم‌نشینی اجزای آن در کنار یکدیگر قابل دسترسی است. کالینگوود فهم تاریخی را شناختی می‌داند که "عرضه‌اش گذشته آدمی در کلیت آن است" (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۲۶۶). بنابراین تفسیر کیفی در درجه نخست، یک تفسیر کل‌نگر می‌باشد.

ابتناء به قوه خیال و تصور: طرح یک تفسیر کل‌نگر، تنها از طریق تجمیع کلیه عناصر و اجزای تاریخی در قالب یک مجموعه کلان صورت می‌پذیرد. حال این سوال پیش می‌آید که چگونه می‌توان چنین ادعایی کرد در حالی که گذشت زمان، ممکن است بخشی از اجزاء چنین کلیتی را ناپدید کرده باشد. کالینگوود توسل به قوه تصور را پاسخ این سوال می‌داند. او معتقد است که تصور انسان، توانایی زیادی برای فهم کلی پدیده‌های گذشته دارد. بنابراین می‌توان از طریق ابتناء به قوه تخیل، به طرح روایت در خصوص این اجزای ناپیدا پرداخت. او معتقد است که «محصول فعالیت تخیلی - روایتی، دانشی ضعیف نیست بلکه به دلیل حقانیت تخیل انسان، نتیجه عملی آن، دانشی با اعتبار محکم است» (گروت، ۱۳۸۴: ۱۴۱). از اینرو باید تخیل و تصور انسان را از عناصر حاضر در تفسیر کیفی به شمار آورد.

هم‌زبانی با شواهد و پدیده‌های تاریخی: همان‌گونه که بیان شد، هر شاهد تاریخی به مثابه متنی است

همزبانی با پدیده‌های تاریخی بیان گردید، به خوبی گویای این نکته اساسی است که در فرآیند تفسیر کیفی، مفسر از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است به گونه‌ای که می‌توان گفت، فهم معانی گذشته، به قابلیت‌های معرفتی و ذهنی مفسر وابسته است. این نکته نه به این معنی است "که ذهن او باید از نوعی خاص باشد، یا طبع تاریخی داشته باشد یا این که باید به اعتبار قواعد خاص فن تاریخی، تعلیم دیده باشد، بلکه او باید فرد صالح برای مطالعه آن موضوع باشد.... و فکرش باید پیشاپیش، به نوعی، برای آن موضوع آماده باشد (کالینگوود، ۱۳۸۵: ۳۸۴). اشارات متعددی را می‌توان یافت که ناظر به این ویژگی در برداشت کیفی از گذشته است، از جمله دیدگاهی که تصویر حاصل از فهم گذشته را حاصل ترکیب امر عینی (ادراک شونده) و صفات ادراک کننده معرفی و بر این اساس صفاتی را برای فاعل شناسای آثار تاریخی بر می‌شمارد (حجت، ۱۳۷۷: ۱۹-۱۸).

تفسیر کیفی و توان آن در درونی کردن معرفت تاریخی

تفسیر کیفی را باید به دلیل انطباق آن با ماهیت معنایی و کیفی تاریخ، مناسب‌ترین روش در جهت دستیابی به حقیقت تاریخ و گذشته به حساب آورد. با ابتناء به این روش، که می‌توان آن را تقریب کیفی به گذشته نیز نامید، به میزان امتزاج و پیوندی که با متن مورد تفسیر می‌یابیم، قادر خواهیم بود تا به طرح روایت و داستان حقیقی تری از گذشته پردازیم؛ اما محصول نهایی چنین تقریبی، طرح آگاهانه یک روایت در فهم گذشته نیست بلکه ظهور نوعی حس تاریخی، شعور تاریخی و یا خود آگاهی تاریخی است که به واسطه نوعی همذات پنداری با گذشته حاصل می‌گردد، به نحوی که در چنین شرایطی، گفتمان تاریخی «نه تنها از گذشتگی گذشته که از

در فهم گذشته یاد نمودیم، تسری داد.

اگر متن را به مجموعه معناداری از عناصر بیانی مرتبط با هم اطلاق کنیم، بی‌شک مکان به ویژه مکان معماری را نیز باید به دلیل وجوه متن گونه آن، نوعی متن تلقی کرد؛ چرا که مکان معماری نیز مانند یک متن کلامی و زبانی، مجموعه‌ای معنادار است با این تفاوت که در آن فرم‌ها و کلیه عناصر موجود، در پیوستگی با هم، به مشابه واژگان که نشانگانی از تفکر آدمی هستند، به تبیین معنا می‌پردازد^۷. بنابراین زمانی که از مکان به عنوان مرجعی در معرفت به گذشته بهره می‌گیریم، به خوانش آن مکان به منزله یک متن می‌پردازیم و این مقدر نیست مگر از طریق همزبانی با مکان. اما مقصود از قرائت مکان «بازگویی بدهستانهای معمول کارکردی نیست» (شولتس، ۱۳۸۱: ۲۱)، بلکه فهم معنای زندگی است از خلال درک معنای تمامی اشیاء و اجزائی که در مکان معماری حضور دارند و متن زندگی انسان را تشکیل داده‌اند. از اینرو در جهت خوانش صحیح مکان معماری باید در مکان حضور یافت و تبدیل به بخشی از زندگی در آن گردید. باید در همراهی با هستندگان دیگر در آن مکان قرار گرفت، «نه چونان هستندگانی گسسته» (همان، ۲۳). به عبارتی پیش از آنکه رویکردی تحلیلی به این اشیاء اتخاذ کنیم، در همراهی آنها زندگی کنیم» (همان، ۲۱). بنابراین مقصود از آنچه به عنوان حضور در مکان به آن اشاره شد؛ شکل تصنعی حضور یا زندگی در مکان نیست؛ بلکه امتزاج رضایتمندانه زندگی با مکان و عناصر موجود آن می‌باشد که چنین کیفیتی منتهی به تسری جریان گذشته و مفاهیم آن در زمان حال می‌گردد.

تنها از این طریق است که می‌توان به همزمانی با مکان نائل آمد و فهم و تفسیر مناسبی از آن به عنوان یک مستند و پدیده بر جای مانده از گذشته ارائه نمود.

نقش ویژه مفسر: تأمل در آنچه به عنوان شرط

آشنایی با وضع کنونی و نظر به آینده محال است» (داوری اردکانی، ۱۳۶۳: ۴۲). از اینروست که فهم تاریخ و معرفت به گذشته تبدیل به ضرورتی اجتناب ناپذیر می‌گردد.

هرچند که رجوع به شواهد تاریخی اعم از زبانی و مکانی، یگانه ابزار انسان در معرفت به گذشته می‌باشد؛ اما نوع نسبتی که ما با آنها برقرار می‌کنیم، در مرتبه فهمی که از گذشته ارائه می‌دهند، بسیار اثرگذار می‌باشد.

در این خصوص می‌توان به تشخیص دو تقرب کمی و کیفی دست یافت که از آن میان مستندات تاریخی تنها در قالب توسل به تقریبی کیفی است که می‌تواند ما را در کسب معرفت صحیح از گذشته یاری و به حقیقت تاریخ نزدیک‌تر نمایند. چرا که اساساً از طریق ابتناء به چنین رویکردی است که معانی و مفاهیم پیوند یافته با زندگی گذشته انسان، در زمان حال به آشکارگی می‌رسند. این چنین فهمی از تاریخ، که اشاره به جریان گذشته در زمان حال دارد و گذشته، حال و آینده را اجزاء به هم پیوسته جریان زندگی می‌داند، مبین روایت صحیح انسان از تاریخ است. روایتی بر خاسته از ذهن معناگرا، که زندگی انسان را کلیتی معنادار می‌داند.

توجه به عوامل زمینه ساز چنین تقریبی به گذشته، گواه آن است که نمی‌توان از ساحت اندیشه مدرن به درک صحیحی از حقیقت تاریخ نائل آمد، چرا که اصولاً تفکر مدرن زندگی انسان را به اجزای از هم گسیخته‌ای تجزیه می‌نماید که تاریخ بخش پایان یافته آن تلقی می‌گردد. بنابراین انسان مدرن تاریخ را بخش منتزع شده از زندگی جاری خود می‌داند که فهم آن تنها از طریق اعطای مبنایی علمی میسر است، یعنی تجزیه و تعمق در اجزاء، ابتناء به عینیات و استدلالات محض عقلانی و... بر این اساس انسان مدرن به جای طرح یک نگاه کل نگر به مفهومی که همانند یک متن، معنا در کلیت آن نهفته است، پیوسته و بارها و

حضور آن در زمان حال نیز حکایت می‌کند» (آنتونیادس، ۱۳۸۱: ۳۰۰). بنابراین تحقق آنچه از آن با عنوان خود آگاهی تاریخی نام برده شد، تنها از طریق تقرب کیفی به گذشته حاصل می‌گردد.

مکان، مرجع مناسب در تقرب کیفی به تاریخ

مکان به معنای عام، ظرف حضور و ظهور حیات بشر در این عالم است و معماری که از آن به هنر مکان تعبیر می‌شود، نظامی است بر ساخته از جایگاهها که انسان بخش عمده‌ای از نیات و معانی وجودی خود را در قالب آن بیان می‌کند (شولتر، ۱۳۸۱: ۱۱). بر این اساس و به دلیل آنکه تاریخ پژوهش در حوزه زندگی انسانی در زمان گذشته است، می‌توان به جایگاه والای مکان در معرفت به گذشته پی برد.

اما هنر مکان به واسطه ماهیت میان سوژه‌ای خود و آن که امکانی است برای بشر در جهت ریشه دواندن استوار در مکان و زمان، ما را به گذشته به عنوان یک امر کیفی نزدیکتر می‌نماید (همان، ۱۱).

از طرف دیگر جریان دائمی حضور در مکان معماری می‌تواند، زمینه مناسبی باشد در جهت حضور مفاهیم گذشته در جریان روزمره زندگی، که این معنی اشاره‌ای است به بروز خود آگاهی تاریخی که حتی می‌تواند در مقیاس یک جامعه ظهور یابد. بنابراین معماری به منزله هنر مکان واجد قابلیت فراوانی است در جهت معرفت به گذشته بر مبنای تقریبی کیفی.

نتیجه‌گیری

تاریخ به عنوان یک مفهوم اساسی در زندگی بشر، کارکردی بسیار فراتر از ارضای کنجکاوی محض انسان در مورد گذشته دارد به گونه‌ای که از آن به عنوان «روایتی جهت دهنده به کل جریان زندگی یاد می‌شود که بدون حصول هم‌زمانی با آن،

است و این چنین حاضری باید که طالب باشد. بنابراین چنین فهمی از گذشته منوط به ادامه حیات و زندگی در آثار معماری بر جای مانده از گذشته است.

محصول معرفتی چنین شیوه‌ای در فهم گذشته، از جنس تاریخ نگاری نیست و لزوماً شکل آگاهانه‌ای را نیز دنبال نمی‌کند. این شیوه به دنبال "جایگزینی فرا آگاهی نظری به جای آگاهی علمی و شاعر به حکمت بودن به جای ناظر بودن بر حکمت است" (حجت، ۱۹۴:۱۳۹۱).

بر اساس چنین دیدگاهی، ارزش بخشی به گذشته و پاسداشت آن تنها مشروط به کسب معرفت از آن معنا می‌یابد و کسب معرفت واقعی و در پی آن ورود به مرتبه خودآگاهی تاریخی، از مسیر دو منزل صیانت از آثار و اماکن معماری تاریخی و احیای آن محقق می‌گردد. در غیر این صورت معماری که ارزنده‌ترین هدیه آدمی به آینده است، تبدیل به عتیقه‌ای می‌گردد که تنها برای مورخ علاقه‌مند جالب است و بس.^۸ بنابراین صرف وجود اماکن و شواهد تاریخی متعدد، در متن کالبدی یک جامعه، نمی‌تواند شرط کافی در حصول معرفت و شعور تاریخی در آن جامعه قلمداد گردد و این معضلی است که متأسفانه جامعه امروز ایران نیز دچار آن می‌باشد، به گونه‌ای که در سرزمینی سرشار از مستندات، موارث و ثروت‌های عظیم فرهنگی و تاریخی ما مواجه با فقر خود آگاهی تاریخی هستیم که باید آن را ناشی از استیلا نگرش غربی در ساحت اندیشه جاری دانست. امید آنکه با توسل به اندیشه و رویکردی صواب بر این معضل فائق آییم.

بارها به تقلیل و فروکاست این کلیت می‌پردازد که نتیجه آن چیزی جز دوری از معنا و جوهره تاریخ نیست. چنین نتیجه‌ای در رویکرد اندیشه مدرن به فهم از گذشته کاملاً بدیهی است، چرا که اندیشه در چنین ساحتی، اساساً کمیت‌گرا، عرض‌پژوه و معناگریز است و نمی‌تواند با مفاهیمی کیفی چون تاریخ ارتباط درستی برقرار کند.

این چنین است که در جوامع امروز، به دلیل آنکه اندیشه مدرن به گفتمانی مسلط تبدیل شده است، فهم از تاریخ دگرگون شده به گونه‌ای که معلومات تاریخی که مرتبه تقلیل یافته واقعیات تاریخی‌اند، جایگزین شعور و خود آگاهی تاریخی می‌گردد و از اینرو تاریخ کارکرد خود را به عنوان یک روایت جهت دهنده به زندگی انسان از دست می‌دهد.

در چنین شرایطی است که رجوع به منابع و شواهد متعدد تاریخی و ارائه اطلاعات تحلیلی در قالب کتاب، مقاله، پژوهش و بحث‌های سمیناری، نمی‌تواند ما را به فهم صحیح از گذشته رهنمون و با آن پیوند دهد، چرا که ما به دلیل مبنا قرار دادن الگوی معرفتی ناصحیح و غیرخودی، اصولاً استطاعت خوانش تاریخ خود را از دست داده‌ایم.

اما آنچه در این گفتار با عنوان الگوی تفسیر یا تقرب کیفی به مکان معماری به عنوان روش جایگزین معرفت علمی طرح گردید، اشاره به یک الگوی معرفتی معناگرا در حوزه فهم گذشته دارد که محور آن حضور در مکان معماریست. حضوری نه در مقام یک ناظر بیرونی و میهمان موقت اثر، که در مقام طالبی است که کلام و صحبت مطلوب را به انتظار می‌نشیند. این چنین حضوری از جنس زندگی

یادداشت‌ها

- ۱- داشتن رابطه‌ای نزدیک با تاریخ، ادامه زندگی با بعد زمانی وسیع‌تر است. گیدیون، زیگفرد؛ ۱۳۸۱.
- ۲- مقصود از مکان معماری در این گفتار، هر جا یا فضایی است که به تعبیر شولتس توسط معماری تبدیل به مکان شده است. به اعتبار چنین تعبیری، مکان معماری در بحث پیش‌رو، مکان بر ساخته و بر خاسته از کنش معمار در قالب یک اثر معماری است.
- ۳- طهماسبی، علی؛ اسطوره بازگشت به خویشتن؛ سخنرانی به مناسبت بیست و نهمین سالگرد دکتر شریعتی.

4- Nomological

- ۵- تفسیر کمی و کیفی، واژگانی هستند که از حوزه روش شناسی پژوهش اخذ و برای حوزه تاریخ به عنوان حوزه مطالعاتی و معرفتی به کار گرفته شده است.
- ۶- دو دسته از انسان‌ها از فهم معانی باطنی شعر حافظ محرومند، یک دسته کسانی که اهل عرفان نیستند و دسته دیگر کسانی که با زبان و ادب فارسی آشنایی ندارند (ولو اهل ذوق و عرفان باشند) کسانی رموز شعر حافظ را در می‌یابند که هم اهل عرفان باشند و هم با ادب فارسی آشنا. (حجت، مهدی؛ فضا؛ مجله رواق؛ شماره یک؛ صفحه ۳۶).
- ۷- فیلیپ درو، با مقایسه کردن زبان و فرم، وجود کلمات را در زبان با وجود نقوش اولیه و فرم‌های پایه برای به وجود آوردن مطلق زبان فرم مشابه دانسته است. بر این اساس فرم‌ها به عنوان علائم بصری قابل تعبیر، به وجود آورنده زبان یک فرهنگ هستند که محتوای آن را نشان داده و به آن پایداری می‌بخشند. (مجله آبادی، شماره هفدهم، پاییز ۱۳۸۵، صفحه ۶).
- ۸- سید گلزار حیدر، آموزش در جهت معماری اسلامی، ترجمه فرزین فردانش، مجله رواق، شماره سه، صفحه ۳۶.

منابع و ماخذ

- ۱- آنتونیادس، آنتونی سی، (۱۳۸۱)، بوطبقای معماری، مترجم: احمد رضا آی، انتشارات سروش، چاپ اول.
- ۲- استنفورد، مایکل، (۱۳۸۴)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، مترجم: احمد گل محمدی، نشر نی، چاپ دوم.
- ۳- حبیبی، سید محسن، (۱۳۸۵)، شرح جریان‌های فکری معماری و شهرسازی در ایران معاصر، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- ۴- حجت، عیسی، (۱۳۹۱)، سنت و بدعت در آموزش معماری ایران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵- حجت، مهدی، (۱۳۷۷)، فضا، مجله رواق، شماره یک.
- ۶- خرمشاهی، بهاء‌الدین، پوزیتیویسم منطقی، (۱۳۸۳)، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۷- داوری اردکانی، رضا، (۱۳۶۳)، شمه‌ای از تاریخ غربزدگی ما (وضع کنونی تفکر در ایران)، انتشارات سروش، چاپ دوم.
- ۸- دهباشی، مزین، (۱۳۸۵)، بررسی فرم و مفهوم آن در معماری معاصر ایران، مجله آبادی، شماره هفدهم، ص ۶.
- ۹- ریخته گران، محمدرضا، (۱۳۸۴)، هنر از دیدگاه مارتین هایدگر، انتشارات فرهنگستان هنر.
- ۱۰- زیبا کلام، صادق، (۱۳۷۹)، سنت و مدرنیته، انتشارات روزنه، چاپ چهارم.
- ۱۱- سید گلزار، حیدر، (۱۳۸۰)، آموزش در جهت معماری اسلامی، مترجم: فرزین فردانش، مجله رواق، شماره سه.
- ۱۲- شولتس، کریستیان نوربرگ، (۱۳۸۱)، معماری: حضور، زمان و مکان، مترجم: علیرضا سید احمدیان، موسسه معمار، نشر.
- ۱۳- شولتس، کریستیان نوربرگ، (۱۳۸۷)، معنا در معماری غرب، مترجم: مهرداد قیومی بیدهندی، فرهنگستان هنر.
- ۱۴- کالینگوود، آر. جی، (۱۳۸۵)، مفهوم کلی تاریخ، مترجم: علی اکبر مهدیان، نشر اختران، چاپ اول.
- ۱۵- گروت، لیندا، وانک، دیوید، (۱۳۸۴)، روش‌های تحقیق در معماری، مترجم: علیرضا عینی فر، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۶- گلیجانی مقدم، نسرين، (۱۳۸۴)، تاریخ شناسی معماری ایران، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۷- گیدیون، زیگفرد، (۱۳۸۱)، فضا، زمان، معماری، رشد یک سنت جدید، مترجم: منوچهر مزینی، انتشارات علمی و فرهنگی.